

توسعه هنر: متن‌ها و زمینه‌ها

منوچهر دین‌پرست

مقدمه

دغدغه سرنوشت هنر در جامعه کنونی، برای بسیاری از ما اهمیت دارد، زیرا با گسترش عقلانیت ابزاری و رشد فن‌آوری شرایط جدیدی بر زندگی حاکم شده است. اما از سالیان بسیار دور، با افزایش سطح دانش و فهم بشر، کیفیت و وضعیت زندگی او همواره در حال بهبود و ارتقا بوده است. بعد از رنسانس و متعاقب آن انقلاب صنعتی، موج پیشرفت‌های شتابان کشورهای غربی آغاز گردید. تنها کشور آسیایی که تا حدی با جریان رشد قرن‌های نوزدهم و اوایل قرن بیستم میلادی غرب همراه گردید کشور ژاپن بود. بعد از رنسانس که انقلابی فکری در اروپا رخ داد، قابلیت‌های فراوان این ملل، شکوفا و متجلی گردید اما متأسفانه در همین دوران، کشورهای شرقی روند روبه‌رشدی را تجربه نکردند و بعضاً سیری نزولی طی کردند. البته بعضاً حرکت‌های مقطعی و موردی در این کشورها صورت گرفت اما از آنجایی که با کلیت جامعه و فرهنگ عمومی تناسب کافی نداشت و مورد حمایت واقع نگردید، به سرعت مضمحل شد. مباحث توسعه در ایران در اکثر موارد نمونه‌ای از این دست است. قبل از پرداختن به بحث توسعه هنر ابتدا نگاهی خواهیم داشت به معنا و مفهوم توسعه، سپس نسبت آن را با هنر بررسی خواهیم کرد. مؤلف در این مقاله همچنین بر این امر باور دارد که برای معنا و تفهیم توسعه هنر می‌بایست آن را در دل نظریات توسعه اقتصادی بررسی کرد، چرا که در طول تاریخ توسعه هنر در گرو رشد و بالندگی اقتصادی بوده و مناطق و تمدن‌هایی که در این امر پیشرفت داشتند تأثیرات به مراتب بیشتر و ماندگارتری از خود به یادگار گذاشته‌اند. لذا مؤلف در این مقوله از مبانی توسعه اقتصادی نیز وام گرفته چرا که هنوز امری به نام توسعه هنر به صورت نظام مند و جدی در کشور ما رشد نیافته است.

مباحث توسعه از قرن هفدهم و هجدهم میلادی در کشورهای اروپایی مطرح گردید. فشار صنعتی‌شدن و رشد فن‌آوری در این کشورها توأم با تصاحب بازار کشورهای ضعیف مستعمراتی باعث شد تا در زمانی کوتاه، شکاف بین دو قطب پیشرفته و عقب‌مانده عمیق شود و دو طیف از کشورها در جهان شکل گیرد: کشورهای پیشرفته (یا توسعه‌یافته) و کشورهای عقب‌مانده (یا توسعه‌نیافته). با خاموش شدن آتش جنگ جهانی دوم و شکل‌گیری نظمی عمومی در جهان (در کنار به استقلال رسیدن بسیاری از کشورهای مستعمره‌ای)، این شکاف به‌خوبی نمایان شد و ملل مختلف جهان را با این سؤال اساسی مواجه ساخت که «چرا بعضی از مردم جهان در فقر و گرسنگی مطلق به سر می‌برند و بعضی در رفاه کامل؟». از همین دوران اندیشه‌ها و نظریه‌های توسعه در جهان شکل گرفت. پس در واقع نظریات «توسعه» بعد از نظریات «توسعه اقتصادی» متولد گردید. در این دوران، بسیاری از مردم و اندیشمندان، چه در کشورهای پیشرفته و چه در کشورهای جهان سوم، تقصیر را به گردن کشورهای قدرتمند و استعمارگر

انداختند. بعضی نیز مدرن‌نشدن (حاکم نشدن تفکر مدرنیته بر تمامی ارکان زندگی جوامع سنتی) را علت اصلی می‌دانستند و «مدرن‌شدن به سبک غرب» را تنها راهکار می‌دانستند. بعضی دیگر نیز وجود حکومت‌های فاسد و دیکتاتوری در کشورهای توسعه‌نیافته و ضعف‌های فرهنگی و اجتماعی این ملل را مسبب اصلی معرفی می‌نمودند. عده‌ای هم «دین» یا حتی «ثروت‌های ملی» را علت رخوت و عدم حرکت مثبت این ملل تلقی می‌کردند.

به هر تقدیر این که کدام (یا کدامین) علت (یا علت‌ها) اصلی و یا اولیه بوده است و یا اینکه در هر نقطه از جهان، کدامین علت حاکم بوده است از حوصله این بحث خارج است. آنچه در اینجا برای ما اهمیت دارد درک مفهوم توسعه، شناخت مکاتب و اندیشه‌های مختلف، و ارتباط آنها با مقوله توسعه هنر است.

توسعه چیست؟

«توسعه» در لغت به معنای رشد تدریجی در جهت پیشرفته‌ترشدن، قدرتمندترشدن و حتی بزرگ‌ترشدن است (فرهنگ لغات آکسفورد، ۲۰۰۱). ادبیات توسعه در جهان از بعد جنگ جهانی دوم مطرح شد و تکامل پیدا کرد. هدف، کشف چگونگی بهبود شرایط کشورهای عقب‌مانده (یا جهان سوم) تا شرایط مناسب همچون کشورهای پیشرفته و توسعه‌یافته است. طبق تعریف، توسعه کوششی است برای ایجاد تعادلی تحقق‌یافته یا راه‌حلی است در جهت رفع فشارها و مشکلاتی که پیوسته بین بخش‌های مختلف زندگی اجتماعی و انسانی وجود دارد. به عنوان مثال حتی در کشورهای پیشرفته نیز، پیشرفت فکری و اخلاقی انسان با پیشرفت‌های فنی (و فن‌آوران) همسانی ندارد، و یا اینکه فرهنگ عامه با تکنیک‌های وسایل ارتباط جمعی هماهنگی ندارد.

برو کفیلد در تعریف توسعه می‌گوید: توسعه را باید برحسب پیشرفت به سوی اهداف رفاهی نظیر کاهش فقر، بیکاری و نابرابری تعریف کنیم. به طور کلی توسعه جریانی است که در خود تجدید سازمان و سمت‌گیری متفاوت کل نظام اقتصادی-اجتماعی را به همراه دارد. توسعه علاوه بر اینکه بهبود میزان تولید و درآمد را دربردارد، شامل دگرگونی‌های اساسی در ساخت‌های نهادی، اجتماعی-اداری و همچنین ایستارها و دیدگاه‌های عمومی مردم است. توسعه در بسیاری از موارد، حتی عادات و رسوم و عقاید مردم را نیز دربرمی‌گیرد.

به هر تقدیر، امروز تلقی ما از مفهوم توسعه، فرآیندی همه‌جانبه است که معطوف به بهبود تمامی ابعاد زندگی مردم یک جامعه (به عنوان لازم و ملزوم) است. ابعاد مختلف توسعه ملی عبارت‌اند از: توسعه اقتصادی، توسعه سیاسی، توسعه فرهنگی و اجتماعی، و توسعه امنیتی (دفاعی). مناسب نیست بدون توجه به کلیه ابعاد توسعه، صرفاً به یک جنبه اولویت بخشید و دیگر بخش‌ها را در دستور کار آینده قرار داد. یعنی اینکه وقتی صحبت از توسعه هنر می‌کنیم می‌بایست توسعه هنر را در کالبد توسعه ملی با تمام شقوق آن در نظر گرفت. در غیر این صورت توسعه هنر بدون توسعه اقتصادی چگونه میسر می‌شود؟

مکاتب مختلف توسعه

اندیشمندان مختلف، متناسب با ذهنیت‌ها، شرایط و بافت اجتماعی جامعه خود، مکاتب مختلفی را ابداع و آن را به دیگران پیشنهاد کرده‌اند. از جمله دیدگاه‌های نظری در حوزه توسعه می‌توان به این مکاتب اشاره کرد:

الف. مکتب تکاملی توسعه

این مکتب یکی از رایج‌ترین دیدگاه‌های حاکم بر علوم اجتماعی در طی قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم است. پایه‌گذاران این طرز تفکر، بیشتر تحت تأثیر کشفیات و موفقیت‌هایی قرار داشتند که در پزشکی و علوم طبیعی به دست آمده بود. برای متفکران اجتماعی و فلاسفه، مفهوم تکامل (همچنان که در علوم طبیعی به کار برده می‌شد) می‌توانست همچون کلیدی برای پاسخ‌گویی به سؤالات جامعه نیز به کار رود. یکی از صاحب‌نظران مکتب تکامل اجتماعی به نام هربرت اسپنسر (همچون نظریه‌پرداز دیگری به نام دورکیم)، فرآیند تکامل اجتماعی را حرکت از «سادگی» به سمت «پیچیدگی»، یا از «وحدت» به «کثرت» می‌داند. به نظر او جامعه انسانی با گذشت زمان «از توحش به تمدن و طی مراحل خاصی به وضعیت کنونی رسیده است و به طور کلی جوامع انسانی دارای روحیه ستیزه‌جویی و جنگ‌طلبی هستند و تنها از طریق تفوق صنعت، روحیه آرامش بر جامعه حکم‌فرما خواهد شد».

ب. نظریه‌های نوسازی

نظریه‌پردازان نوسازی برطبق یک سنت جامعه‌شناختی به یک تقسیم‌بندی دوگانه از جوامع، یعنی «جوامع سنتی» در مقابل «جوامع پیشرفته (مدرن)» پرداخته‌اند، به طوری که در یک سو با جامعه سنتی (نقطه‌ای که توسعه‌نیافتگی از آن آغاز می‌شود) و در سوی دیگر با جامعه پیشرفته نوین (نظیر جوامع دموکراتیک غربی) روبه‌رو هستیم. فرض بر این است که تمام جوامع از یک مرحله شبیه به هم (وضعیت سنتی) آغاز کرده‌اند و بالاخره دگرگونی‌هایی را که در غرب اتفاق افتاده است از سر خواهند گذراند و به صورت جوامع پیشرفته مدرن در خواهند آمد. این عمل‌گذار از طریق اشاعه و یا گسترش نظام‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی از نوع غربی، به وجود می‌آید. این نظریه‌پردازان، براساس تجربه غرب، بر سه مسئله «ارزش‌های انسانی»، «سرمایه» و «روحیه کارآفرینی» تأکید ورزیده‌اند.

ج. دیدگاه مارکسیستی از توسعه

برای مارکسیست‌ها، نقش بورژوازی در مرحله گذار از فئودالیسم به سرمایه‌داری (در کشورهای جهان سوم) موضوع اصلی به شمار می‌رود. مترادف با مفاهیم «سنتی» و «مدرن»، مارکسیست‌ها دو مقوله «فئودالی» و «سرمایه‌داری» را به کار می‌برند و از این بحث می‌کنند که آیا می‌توان از برخی از این مراحل گذشت و یا آنها را ترکیب کرد و با اینکه می‌بایست نوعی توالی خطی ثابت از توسعه را دنبال کرد. آنها کشورهای جهان سوم را به فئودالی، سرمایه‌داری و یا حتی نیمه‌فئودالی و نیمه‌سرمایه‌داری طبقه‌بندی کرده‌اند. طبق این نظریه، کشورهای در حال توسعه از دو بخش کاملاً مجزا تشکیل شده‌اند: اول بخش سرمایه‌داری که پذیرای دگرگونی شده و با سمت‌گیری به سوی بازار به دنبال

کسب حداکثر سود است؛ دوم بخش سنتی کشاورزی که ایستا بوده و کمتر مازادی برای بازار داشته و علاقه کمتری به کسب حداکثر سود دارد.

توسعه هنر چیست؟

با توجه به مطالب فوق آیا می‌توان برای هنر توسعه‌ای در نظر داشت؟ به عبارتی دیگر، بر اساس چنین شاخص‌ها و ویژگی‌هایی، ما می‌توانیم به توسعه هنر دست پیدا کنیم؟ در مطالعات توسعه معمولاً میان رشد و توسعه تمایزی قائل می‌شوند. یعنی اینکه رشد، مفهومی کمی است در حالی که توسعه مفهومی کیفی است. بدین منظور رشد هنر به تعبیر ساده عبارت‌است از افزایش تولیدات آثار هنری در یک روند زمانی در مقایسه با مقدار آن در سال. منابع مختلف رشد هنری هم عبارت‌اند از افزایش به کارگیری سرمایه‌های انسانی و افزایش بهره‌وری در تولیدات هنری. بدین منظور وقتی که در یک کشور به طور مثال سینمای آن در سال حدود ۱۵۰ فیلم تولید می‌کند این رقم را نسبت به سال گذشته که ۱۲۰ فیلم تولید شد، رشد هنری می‌دانند. بدین منظور این گونه ارقام در کشورهای سرمایه‌داری که هنر به مثابه کالا قلمداد می‌شود و بیشتر جنبه سودآوری و رشد آن در نظر است، به کار گرفته می‌شود. اغلب مکاتب مارکسیستی که جنبه‌های ایدئولوژیکی آن نیز برایشان از اهمیت بیشتری برخوردار است از منظر رشد هنری به این موضوع نگاه می‌کنند.

اما توسعه هنر عبارت است از رشد همراه با افزایش ظرفیت‌های تولیدی اعم از ظرفیت‌های فیزیکی، انسانی و اجتماعی. در توسعه هنری رشد کمی تولید حاصل خواهد شد اما در کنار آن، نهادهای اجتماعی و فرهنگی نیز متحول خواهند شد، نگرش‌ها تغییر خواهد کرد، توان بهره‌برداری از منابع موجود به صورت مستمر و پویا افزایش خواهد یافت و هر روز نوآوری جدیدی انجام خواهد شد. به علاوه می‌توان گفت ترکیب تولید و سهم نسبی نهاده‌ها نیز در فرآیند تولید تغییر می‌کند. توسعه امری فراگیر در جامعه است و نمی‌تواند تنها در یک بخش از آن اتفاق بیفتد. توسعه، حد و مرز و سقف مشخصی ندارد بلکه به دلیل وابستگی آن به انسان، پدیده‌ای کیفی است؛ برخلاف توسعه اقتصادی که کاملاً کمی است و هیچ محدودیتی ندارد. بنابراین در توسعه هنری با یک فرایند و در طی این فرایند با شاخصه‌هایی مانند پایداری، تأثیرگذاری و تحولات انسانی رو به رو هستیم. در توسعه هنری کلیه نهادهای فرهنگی و تمدن ساز یک کشور و اقلیم درگیر هستند و بدون توجه به دیگر مؤلفه‌های توسعه امکان حرکت در این چرخه وجود ندارد. لذا توسعه هنر یک فرایند برای غلبه بر نارسایی‌های فرهنگ ساز در جامعه است.

منابع

- احمدی، بابک، حقیقت و زیبایی؛ درس‌های فلسفه هنر، تهران، نشر مرکز، چاپ اول، ۱۳۷۴
ریتزر، جورج، نظریه‌های جامعه‌شناسی در دوران معاصر، تهران، علمی، چاپ دوم، ۱۳۷۴
مارکوزه، هربرت، بعد زیبایی شناختی، تألیف و ترجمه داریوش مهرجویی، تهران، هرمس، چاپ سوم، ۱۳۷۹
مددپور، محمد، آشنایی با آرای متفکران درباره هنر، تهران، انتشارات سوره، چاپ اول، ۱۳۸۴.